

# هو الله - ای رب تری هجوم الأمم و جولتها و غرور الملل...

حضرت عبدالبهاء

اصلى فارسی



۱۸۹

هو الله

ای رب تری هجوم الأمم و جولتها و غرور الملل و صولتها علی عبدک الفرید الواحد الغریب فی  
سجنک الاعظم و تنظر توارد السهم و تتابع الرماح و تکاثر السیوف و تکائف الصفوف من کل الارحاء و  
الانحاء فاصبحت التصل هالة حول الجسم التحیل کلهلال و غدت تکاثر توارد السیوف الحداد تجعله تحت  
الظلال و مع هذه البلیة الدهماء و المصبیة العمیاء قام الاحباء علی اشد الجفاء و دخلوا یا الهی فی میدان  
الكفاح بسهم و سنان و سیوف و رماح و صوبوا النبال الی عبدک الاعزل من السلاح و ظنوا یا الهی  
بان هذا هو الفلاح و النجاح هیات هیات فسوف یرون انفسهم فی مهاوی الردی و حفرات الشقی و  
غمرات العمی و ینوحون و ینحون علی ما فرطوا فی جنب الله و هتکوا حرمة الله و نقضوا میثاق الله و نکسوا  
رایة الله و فرقوا کلمة الله و شتتوا شمل مرکز العهد و نثروا ما نظمه ید الفضل . ای رب اتخذوا میثاقک هزواً  
و عهدک ملعباً و صعودک مغنماً و مرکز میثاقک سخریاً. ای رب اغفر ذنوبهم و استر عیوبهم و کفر  
عنهم سیئاتهم و ارجعهم الیک و اجمعهم تحت لواء میثاقک و اخلع عنهم القمیص الریث و البسهم رداء  
التقدیس انک انت الکریم الرحیم. ع ع

ای رفیق اگر بدانی که به چه حبی قلم گرفته و به تحریر این نمیقه پرداخته البتّه به مجرد ملاحظه در شوق و  
شعف آئی و وجد و طرب کنی که الحمد لله چنین غمخوار غمگساری دارم و چنین یار مهربانی که در



ORIGINAL



AUDIO

چنین احزانی و بلایا و مصائب بی کرانی و گرداب عذابی به این محبت به نگارش جواب نامه پرداخته و بایاد یاران همدم گشته در یومی که تَذَهْلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ، او به ذکر بدیع دوستان سدید پرداخته و به درگاه احدیت عجز و نیاز مینماید که تأیید و توفیق بخش و عنایت فرما. ع ع

ای رفیق آیایادت می آید که در ایام تشرّف به لقاء الله به چه اشتعال و انجذاب با تو ملاقات مینمودم و به چه مهربانی صحبت میکردم و چقدر محبت به شما داشتم. آن الفت و محبت و مؤانست فراموش نشود قدر آن را بدان اگر تو فراموش نمائی من ننمایم و از فضل و جود حضرت احدیت ملتسمم که آثار و آیات آن ملاقات را الیوم ظاهر و عیان فرماید. ای رفیق در هر کور اگر چه امر الله ظاهر ولی به وضوح این کور اعظم در هیچ کوری امر واضح و عیان نبود چه که این دور مبین در جمیع شئون ممتاز و در کلّ مراتب بی مثل و بی نظائر و اشباه و در این کور نیز هیچ امری به وضوح و ثبوت و قوت و عظمت عهد و میثاق نه. جمال قدم و اسم اعظم روحی لعباده الفداء از جمیع جهات ابواب و ساوس و دسائس و شبهات را مسدود فرمودند و از برای نفسی محلّ تردّد نگذاشتند سی سال قبل از صعود در مواضع متعدّده از کتاب اقدس که ناسخ و مهیمن بر جمیع کتب است به صراحت و توضیح من دون تأویل و تلویح سبیل را واضح و دلیل را لائح فرمودند و تکلیف الهی و دینی و روحی و ظاهری و باطنی کلّ را تعیین کردند و سی سال جمیع اطفال ملکوت را از پستان کتاب اقدس شیر عنایت فرمودند تا این ضوابط و روابط الهیه در کینونات بشریه تمکن تامّ حاصل نماید و حصن رزین امر الله چون سدّ سدید حدید حصین و متین شود و کسی رخنه نتواند مبین کتاب مبین را به اوضح تصریح تعیین فرمودند و مرکز میثاق را شهره آفاق کردند و گذشته از بیان شفاهی به اثر قلم اعلی و نصّ صریح ابهی کتاب عهد نازل و جمیع شبهات محتمله را زائل فرمودند به قسمی که دور و نزدیک و اهل افریک و امریک و ترک و تاجیک کلّ از این آوازه در غلغله و ولوله افتادند و صیت این عهد و صوت این میثاق گوش زد جمیع اهل آفاق شد.

با وجود این معدودی محدود هوس سروری نمودند و اوهام مهتری با کلاه تتری تاج برتری جویند و به قوتی چون بعوض نفوذ در میثاق خواهند و راه سمگری پویند که مرکز میثاق را منسی آفاق کنند و قطب دائرة عهد را خارج از محیط اشراق، هیات هیات هرگز آفتاب عهد به قوت اهل مهد پوشیده نشود و رخ مهربانان به همسات خفّاشان رنجیده نگردد و سیل فیض بهاران به مشتی خاک مسدود نشود و نسیم ریاض میثاق مقطوع نگردد فسوف یسمعون نقرات هذا التّاقور و نعمات هذا السّافور من الملائع الاعلی سبحان ربّی الابهی هنالک ینطقون المؤمنون و المتزلزلون تالله لقد آثرک الله علینا. حال ملاحظه فرمائید که این تزلزل و تردّد چه ثمری به جهت اهل فتور دارد آیا در بحر رحمت اخروی مغمور گردند یا خود در شئون دنیوی مغمور شوند؟ لا والله بلکه عاقبت هر متزلزلی در تحت اطباق خذلان ابدی مغمور گردد. یا لله نسیان عهد و عصیان میثاق سبب نورانیت وجه در جبروت اعلی و ملکوت ابهی است یا افترای بر مرکز میثاق

و ابتلای وحید فرید آفاق سبب روشنائی روی در ملأ اعلی است؟ اگر به این دلایل و براهین کفایت نه نص کتاب اقدس و کتاب عهد را نشان هر ملتی از ملل عالم میدهیم و بدون گفتگو سؤال مینمائیم که به موجب این نصوص الهیه چه اقتضا مینماید آیا چه حکم خواهند نمود خواهند گفت که این نصوص به جهت اطاعت است یا مخالفت، به جهت اعانت است یا اهانت به جهت خصومت است یا رعایت؟ آیا در هیچ کوری نصوص کتاب اقدس بود و یا فصوص خاتم عهدی بود؟ با وجود این آباء و اجداد حضرت اعلی و جمال قدم و اسم اعظم روحی لهم الفداء چون شیعه بودند به جهت کلمه من کنت مولاه فهذا علی مولاه از سایرین متنفر بودند و حال حضرات متزلزین آباء و اجداد جمال قدم و حضرت اعلی را به جهت این که عمری نبودند شیعه شنیعه دانند و در جمیع اوراق شبهاتشان تکفیر حزب شیعه نموده‌اند.

بلی در آثار مبارک ذکر شیعه شنیعه هست ولی مراد شیعیانی بود که اعراض از حضرت اعلی در یوم ظهورش نمودند و صد هزار نفوس شهید کردند نه شیعیانی که تابع حضرت امیر و ائمه اطهار علیهم السلام بودند، چه که جمیع اجداد جمال قدم و اسم اعظم و حضرت اعلی روحی لعیبهما الفداء شیعه بودند و بری از هر مخالفی پس در این صورت اصلاط طاهره چه شد باید گفت این دو شمس حقیقت استغفر الله از اصلاط شنیعه بودند. سبحان الله ملاحظه فرمائید که غرض چه میکند که بکلی انسان کور میشود و تمییز میان صحیح و سقیم و غث و ثمین نمیدهد. و این کلمه کفایت کتاب من دون مبین اصلش از عمر است که گفت حسبنا کتاب الله و به چیز دیگر محتاج یعنی مبین نیستیم و اساس نزاع و جدال و خصومت و تشیت و تفریق را گذاشت و عداوت و بغضاء بین دوستان و اصحاب حضرت انداخت. این کلمه اساس جمیع ظلهها و طغیانها و عصیانها بلکه سبب خونریزیها گشت و چون مطلع بر حقایق وقایع بعد از حضرت رسول گردید شهادت میدهد که اس اساس دین الله از این کلمه بر هم خورد و جنود نفس و هوی هجوم آورد و راسخ در علم معزول و مهمول گشت و هر شخص مجهول و مخمول چون ابو هریره و ابو شعیون معزز و مقبول گردید. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه اسیر و حقیر و خانه نشین شد و لعن الله الناقه و راکبها و قائدها یار دلنشین گشت. لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار سر گشته تلال و قفار شد و الشجرة الملعونة فی القرآن بر عرش خلافت و سریر سلطنت استقرار یافت.

الفاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی در بیت الحزن گریست تا هلاک شد و عایشه بی باک به حرب آن جان پاک با قومی سفاک و هتاک شتافت و به تبغلت و تجملت و لو عشت تفتلت معزز و مکرم گشت. این کلمه حسبنا کتاب الله تیغ و شمشیر شد و بر سر مبارک حضرت امیر خورد و سیف صارم ابن آکله الابداد گشت. این کلمه در لیله الهریر نار سعیر برافروخت و چهار هزار نفر حفظه قرآن اجله اصحاب حضرت امیر را هزله و رذله و خذله خوارج کرد. این کلمه تشیت شمل احبب نمود و تفریق جمع اهل ولا کرد. این کلمه حب احبای جمال محمدی را به سیف و سنان و حیف و عدوان تبدیل نمود. این کلمه خنجر کین شد و در ارض طف خنجر جمال مبین را قطع کرد و خاک را به خون مطهرش رنگین نمود.

این کلمه در صحرای کربلاء آن مصیبت کبری و آن فضیحه عظمی را برپا نمود. این کلمه جمیع ائمه اطهار را اسیر و مسجون و مظلوم و محکوم هر غدار کرد. این کلمه سبب شد که در بین امت مرحومه جدال و نزاع و قتال و حرب و ضرب انداخت و خون کوررها از مسلمانان ریخت. این کلمه کور فرقان را زیر و زیر نمود و بوستان الهی و جنت محمدی را جنگل سباع و ذئاب تیز چنگ کرد. این کلمه هزار و دویست سال به خونریزی غبراء را گلگون و حمراء نمود. این کلمه صد هزار گلوله گشت و بر سینه مبارک حضرت اعلی خورد. این کلمه زنجیر شد و در گردن مقدس جمال قدم افتاد. این کلمه غربت عراق و کربت بلغار و مصیبت سجن اعظم شد. زیرا خلیفه ثانی چون خواست که مبین کتاب حضرت امیر را مقهور و در زاویه نسیان محصور نماید و راسخ در علم را مبتذل و فاسق بر جهل را معزز و محترم کند و منصوص من کنت مولاه فهذا علی مولاه را محقر نماید در مقابل نص، یکفنا کتاب الله و حسبنا القرآن گفت و استدلال به لارطب و لا یابس الا فی کتاب مبین نمود و تمسک به الیوم اکملت لکم دینکم جست و تشبث به او لم یکفهم انا انزلنا الیک الکتاب کرد و مبین کتاب، راسخ در علم، حضرت امیر را خانه نشین نمود و هر راوی ضعیف را شیر گیر کرد. یکی لو کان نبی من بعدی لکان عمر روایت کرد، دیگری حدیث عشره مبشره قرائت نمود، دیگری عثمان ذوالنورین و عثمان رفیق فی الجنة تلاوت کرد، دیگری لو اتخذت غیر الله خلیلاً لاتخذت ابابکر خلیلاً از قول حضرت حکایت نمود.

خلاصه مجتهد زیاد شد و فتاوی بیشمار گشت غبار کذب و اراجیف بلند شد و نور آفتاب صدق مکدر گشت اختلاف شدید شد و ایلاف ناپدید گشت آراء مختلفه به میان آمد و اختلاف کلمه عیان شد شریعت الله متروک شد و مبین کتاب الله مخذول گشت ابن عفان مقتول شد ابن آکله الاجاد منصوب گشت حرب جمل بر خاست مکر و دغل به میان آمد حمیراء بر ناقه شهباء سوار شد و جولان در میدان عصیان نمود و خونخواهی ابن عفان کرد معاویه سر از زاویه بیرون کرد و در ماتم عثمان از دیده خون بیارید بر سر منبر رفت و اصبع مقطوع حرم داماد پیغمبر بنمود و پیرهن پر خون عثمان نثر کرد و با چشمی گریان آغاز فریاد و فغان نمود که این قیص پر خون ذوالنورین است و این اصبع مقطوع نورعین و ویلا و دینا و شریعتا جمیع حاضرین گریستند و در مقاومت به حضرت امیر زیستند. غبار تیره لیلۃ الهربه به فلک اثیر رسید و هزاران از نخبه اصحاب رسول در خاک و خون مقتول افتاد و علی هذا المنوال سائر الاحوال. و اگر خلیفه ثانی اطاعت به راسخ در علم و مبین کتاب حضرت امیر مینمود و حسبنا کتاب الله بر زبان نمیراند ابداً این فتن و فساد رخ نمی نمود و این فتک و هتک به میان نمی آمد و سی هزار مجتهد در مقابل راسخ در علم به منازعه و محاججه بر نمی خاست چه که هر یک از اصحاب رسول خویش را مجتهد مستقل شمرده از آیات و احادیث استنباط احکام و عبادات و اعتقادات مینمود در این میان کسی که مهمول و معزول بود حضرت امیر بود. و همچنین ملا محمد ممقانی و سایر مجتهدین حسبنا کتاب الله میدانستند و از مبین کتاب حضرت اعلی روحی له الفداء خویش را مستغنی میشمردند لهذا به آیه مبارکه و لکنه رسول الله

وخاتم النبیین تثبیت و تمسک جسته فتوی بر قتل حضرت اعلی دادند و اگر چنانچه از برای کتاب مبین واجب میدانستند اعتماد بر فهم خویش نمیکردند در حکم قتل تردد مینمودند. پس معلوم و واضح گشت که جمیع این فساد و فتن و بلایا و محن از عدم اطاعت مبین مبین و عبارت حسنا کتاب الله منبعث گشت. باری اگر چنانچه کتاب کفایت میکرد مبین منصوص چه لزوم و آیه کتاب اقدس چه لازم. کتاب عهد به جهت چه؟ این آیات که در نزد کل احبباء موجود میخواندند و به موجبش عمل مینمودند نهایت هر یک از احبباء مجتهدی میشد و استنباطی میکرد و حکمی مجری میداشت و نهایتش این بود که استنباطها مختلف میگشت کار به مجادله میرسید مجادله به منازعه منجر میشد و منازعه به مقاتله میانجامید و عاقبت صد هزار خون ریخته میشد چیز دیگر نمیشد.

حال با وجود عهد و میثاق نیر آفاق، حسنا کتاب میگویند وای اگر آیات کتاب اقدس و کتاب عهد در میان نبود آن وقت و الله گوشت و پوست این عبد را با درفش فوراً پاره پاره مینمودند. و از غرابت و وقوعات این که یکی از احباب گفته بود که این رساله چگونه اوراق شبهاست با وجود آن که صد آیه در آن مندرج چگونه آیات بینات شبهاست میشود؟ در جواب بفرمائید تیر شبهاست رداً علی الباب تألیف شخص کرمانی نیز محتوی بر صد آیات بینات قرآن، در این صورت تیر شبهاست را کتاب صواب باید خواند؟ گذشته از این رساله یکی از یحیائی ها که در رد جمال مبین و نبأ عظیم مرقوم نموده جمیع اعتراضات و احتجاجات خویش را مستند بر آیات بیان نموده و به زعم خود نصوص بیان را رد قاطع بر جمال مبارک شمرده و آیات حضرت اعلی روحی له الفداء را درج کرده، در این صورت باید گفت آن رساله مهمله آن شخص کتاب مبین است یا الهام علیین؟ و از اغرب غرائب آن که اعتراضات اهل زلزال بر این عبد مطابق احتجاجات اهل ضلال بر جمال ذوالجلال است طابقوا النعل بالنعل ولی از برای این عبد مفتریاتی جعل کردند و بر آن رد نوشته اند و ولوله در آفاق انداخته اند و آنتهی بر افروختند و خرمن بیگانه و خویش بسوختند و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الأرض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون.

ملاحظه نمائید ادعائی از برای این عبد خالق نمودند پس محاججه به آیه من یدعی قبل الالف نمودند و حال آن که جمال قدم و اسم اعظم روحی لترتبه الفدا این عبد را از کودکی رضیع ثدی عبودیت فرمود و در آغوش خضوع و خشوع و رقیّت پرورش داد و به خلعت بندگی درگاه احدیت الهیه هیکل محویت را زینت بخشید تا در قطب امکان علم میثاق به نسیم عبودیت کبری موج گردد و سراج عهد در زجاج رقیّت به محویت عظمی و هاج شود عبودیتی در ابداع ظاهر گردد که در جمیع عوالم تحقق یابد و شبه و مثل و نظیری در این عهد نداشته باشد. لهذا این عبد سلطنت عزت ابدیه را به این عبودیت صمیمه تبدیل ننمایم و سریر اثر را به این حصیر حقیر مبادله ننمایم و این حضیض ادنی را به اوج اعلی تحویل نجویم راه بندگی پویم و اسرار عبودیت گویم در دامن کبریا در آویزم و اشک حسرت ریزم و عجز و نیاز آرم که:

ای دلبر یگایم و خداوند بی همتایم قوت و قدرتی بخش و تاب و توانی عطا فرما قوی را نیروی ملاً اعلی بخش و اعضا را تأیید ملکوت ابی جوارح را سوانح غیبی ده و ارکان را لوائح ملکوتی فرما تا بر عبودیت جمال احدیت چنان که لائق و سزاوار مؤید گردهم و بر بندگی آستان مقدست چنان که باید و شاید موفق شوم. ای محیط در بسیط فقر و فنا راه ده ای میهن در خلوتکده محو و هباء مسکن بخش خاک ره دوستان کن و غبار آستان فرما عبودیت ملکوتی بخش که فوق توانائی بشری است و رقیّت ناسوتی ده که انزل مراتب بندگی است توئی قوی و قدیر توئی مقتدر و بی نظیر. شمع برافروز که پرتوش روشنی بخش آفاق شود و ناری ایقاد کن که حرارتش شعله بر سبع طباق زند دلها را مهبط الهام کن و جانها را مشرق انوار. ای پروردگار دردمندان را درمان کن و هوشمندان را محرم ایوان افق علیین را به نور مبین روشن نما و ساحت دلها را رشک گلزار و گلشن کن هر یک از احباً را نجم هدی نما و هر یک از اهل و فارا کوکبی ساطع در افق اعلی نهلهای حدیقه رحمانیت را طراوت و لطافت بخش و نورسیدگان بارگاه احدیت را صباحت و ملاحظت ده بندگان دیرینت را انوار علیین فرما و آزادگان قدیم را شهریاران اقلیم نعیم کن رویشان برافروز و خویشان را مشک جان فرما و آفاق را معطر و معنبر نما دستشان ید بیضاء نما و لفظشان لؤلؤ لالا برهانشان ثعبان مبین کن و دلیشان سنوحات علیین ظهیرشان شدید القوی کن و نصیرشان جنود ملکوت ابی.

باری مقصد متزلزلین این که به این وسائل و اراجیف بنیان میثاق را بکلی از بنیاد بر اندازند و اساس عهد را از بیخ و بن بر کنند ولی از این غافل که فیض شامل نجم آفل نگردد و غیث هاطل شیء باطل نشود انوار ملکوت ظلمات لیل دیجور نشود و آیات لاهوت منسوخ اهل غرور نگردد. عنقریب آیات عهد موج گردد و انوار ساطع میثاق کوکب و هاج این سیل عظیم آبیاری هفت اقلیم نماید و این نور مبین پرتو افشانی بر روی زمین بسیط غبراء محیط سماء گردد و کشور خاک سپهر افلاک شود آب جوی ماء معین شود و شعله دلجوی نور مبین .

باری ای همدم قدیم، این عبد را امید و طید بود که یاران مهربان در تهاجم بلایا و تتابع رزایا و هجوم عموم برایا و شدت مصیبت کبری و بلیه عظمی و تسلط اعداء و تموج بحر قضا هر یک زهر هلاهل را درمان گردند و زخم هائل را مرهم کامل شوند عدو صائل را حائل گردند و تیر و شمشیر دشمنان را مانع و دافع. حال آنان نیز تیغ جفا کشیدند و نصیحت میر وفا نشنیدند و محو و اضمحلال این عبد بهاء را پسندیدند عهد و میثاق را مدار شقاق کردند و واسطه ایتلاف را اس اختلاف نمودند نور مبین را لیل بهم خواندند و اشراق علیین را احراق سجین شمردند حصن حصین را گذاشتند و دخمه گلین را ملجأ متین گمان نمودند نص قاطع را نسیاً منسیاً نمودند و برهان لامع را هزواً سخریاً گرفتند مبین منصوب را مقصوص الجناح کردند و بنیان مرصوص را مهدوم الاساس انگاشتند. یکی رئیس المشرکین نامید و دیگری عدو مبین شمرد یکی بی عصمت گفت و دیگری بی عفت خواند یکی شکایت کرد و دیگری روایت. از بدو صعود آتش فساد بر افروخت و مرکز جحد نقض عهد آموخت اطفال

مهد آئین سروری گذاشتند و به وهم و گمان مهتری خواستند و برتری جستند و به هر وسیله ای تحدیش اذهان و تشویش یاران نمودند.

جمیع اوراق اخبار در اقطار و اشطار خبر صعود نیر آفاق را با نقض میثاق توأم اعلان نمود، از جمله اختر روزنامه ایرانیان در اسلامبول این خبر مهول را با طبل و دهل اعلان کرد و در اروپا بعضی رساله تألیف نمودند و این متاع کثیف را در انظار عموم عرضه کردند. این ناقضین مدتی در کین نشستند عاقبت بعد از سه سال ادعائی از برای این عبد فرض و تخمین نمودند و با کوس و کرنا عربده ای در روی زمین انداختند و این عبد را مصداق آیه مبارکه، من یدعی امرأً قبل اتمام الف سنة كاملة انه کذاب مفتر نسئل الله ان یؤیده علی الرجوع ان تاب انه هو التواب و ان اصر علی ما قال یبعث الله علیه من لا یرحمه انه شدید العقاب، دانسته اند و این آیه را در کلّ رسائل خویش با قلم جلیّ مرقوم نموده اند. ولی دقت نمائید که چه فتوی در حقّ این عبد فرید وحید داده اند در درون رساله ذکر ادعای الوهیت و ربوبیت و شرکت با جمال مبارک مرا نموده اند و در ظهر رساله ها و داخل این آیه را مرقوم نموده اند، دیگر تا کی این فتوی مجری گردد و من لا یرحمه بشدید حدید جبل ورید این وحید را مقطوع نماید؟ ولی این عبد در حقّ نفسی فتوی ندهم و تکفیر و تفسیق ننمایم و اسناد شرک ندهم نهایت این است که نصیحت کنم و به رجوع بر میثاق دلالت ننمایم، فن شاء فلیعمل و من شاء فلیترک ان الله غنی عن العالمین و ما انت علیهم بویکل، گویم و لست علیهم بمسیطر، خوانم و علیکم بانفسکم، دانم و دست تضرع گشایم و زبان ابتهال باز کنم و ربّ اهد قومی فانهم لا یعلمون، گویم و سینه را هدف صد هزار تیر جفا نمایم و چهره وفا تیره ننمایم و زخم افترا را مرهم ابتهال نهم و درد اهل بغضا را درمان سریع العلاج جویم صبر و تحمل خواهم و نسک و تبّتل جویم گریه و زاری کنم و مویه و بیقراری ننمایم عجز و نیاز آرم و فریاد و فغان ننمایم که:

ای پاک یزدان این قوم در ظلّ سدره منتهای بودند و در ریاض جنّت مأوی، آتشی در قلوبشان شعله زد و مغلوب الهوی و مسلوب التّهی عربده ای انداختند و علم و لوله ای افراختند و نرد اوهای باختند که شاید علم میثاق منکوس گردد و حقیقت رجا مأیوس، نور مبین افول نماید و ظلام لیل بهم حصول جوید مرکز پیمان فراموش شود و نار الله الموقده خاموش گردد و زمام عهد در دست اطفال مهد افتد و شمع شب افروز پیمان از اریاح بغضا خمود گردد نیر میثاق غروب کند و خفّاش شقاق خیمه به بیرون زند پرتو حقیقت مفقود و مکنون گردد و ظلمت مجاز سر پرده به گردون زند مرکز عهد تبدیل یابد و محور میثاق تحویل. حال این عبد را در صون حمایت مصون نمودی و میثاق را محفوظ و مثبت، بنیان پیمان را برافراختی و دست تطاول ناقضین را کوتاه ساختی ولی نقض عهد گردن گیر شد و مانند اغلال و زنجیر و انا جعلنا فی أعناقهم الأغلال فهی الی الأذقان فهم مّمحون، تحقّق یافت. ای پروردگار به قوت و اقتدار این زنجیر بردار و اعناق را از اغلال رهائی بخش گردنها را آزاد کن و دلهای قیر گون را روشن و شاد فرما خفتگان را بیدار کن و بیپوشان را هوشیار اطفال رضیع را به ثدی عزیز دلالت فرما و

کودکان بی خرد را به دبستان عنایت هدایت نما مست باده غرور را رسم خضوع و خشوع آموز و زنجیر شکن کبر و محن را آداب عبودیت تعلیم نما. این بیچارگان نادانند و این کودکان نوهوسان و بی خردان ندانند و نشناسند و انجام نینند نام جویند و راه جفا پویند تو انتباه بخش و اشتباه را از میان بردار هدایت کن و عنایت فرما و به ظلّ سدره میثاق دلالت نما تا کلّ در سایه شجره انیسا راحت جان یابند و کام دل جویند و به مسرت بی پایان رسند و مقامشان بلند گردد و قدرشان ارجمند عزت قدیمه یابند و موهبت عظیمه از آغاز سرفرازتر گردند و از پیش عنایت بیشتر یابند. ای پروردگار تأیید بخش و توفیق عنایت کن این ابر تیره را زائل کن و این غمام حائل را متلاشی و باطل نسیم جان بخشی بوزان و دلهای مرده را زنده کن باران رحمتی بیار و این گیاه افسرده را تر و تازه نما حدائق قلوب را جنت ابهی کن و حقائق نفوس را ریاض ملأ اعلیٰ. ای قدیر رجای این عبد پذیر توئی توانا توئی بیهمتا.

و از غرب غرائب آن که سه سال قبل نوشته ای از مدینه الله عراق نزد جناب آقا محمد مصطفی علیه بهاء الله ارسال میشود و از ایشان سؤال مینمایند که، این لوح مبارک است یا دون آن؟ جناب مذکور آن ورق مزبور را نزد جناب آقا میرزا اسد الله ارسال مینمایند و استفسار از حقیقت کیفیت میکنند. آن ورقه چون ملاحظه گردید بعضی از آثار مبارکه را پراکنده نفسی جمع نموده یعنی چند فقره از اینجا چند فقره از آنجا جمع نموده و در میان این فقرات ع ع مرقوم نموده و آن ورقه بعضی فقراتش این است: سرّ الله من سدره النار من وراء قلم التور علی بقعة الامر قد کان بالروح مشهودا و بعد این مرقوم: فسبحانک اللهم استلک بذاتک الغیب فی مکن البقاء و بذکرک العلی الاعلی ع

و بجمال القدس فی فردوسک الابهی. باری در جواب به آقا میرزا اسد الله تأکید شد و به آقا محمد مصطفی علیه بهاء الله مرقوم گردید که این لوح بعضی فقراتش از جمال قدم و بعضی نه این را بعضی از متزلزین مخصوص ترتیب داده اند و در افواه احبای الهی انداخته اند تا شیوع یابد و چون شایع گشت خواهند گفت که این را ثابتین ترتیب داده اند و این را سبب تخدیش اذهان ضعفا خواهند نمود پس باید هر کس این نوشته در دستش آمد محو نماید. این قضیه در سه سال پیش واقع و الآن جواب در بغداد موجود و جمیع احبای بغداد مطلع و چون جناب فروغی در این ارض به زیارت آستان مقدس مشرف شد در نزد جمعی ذکر این نوشته شد به کرات و مرّات و تکرار گفته شد و تأکید گشت که این نوشته اصل ندارد بلکه ترتیب متزلزین است و باید بکلی محو شود. حال این ایام سرّ مکتوم مکشوف شد حضرات آن نوشته را دست آویز کرده و ضعفا را تشویش میدهند که تحریف شده و حال آن که تحریف متزلزین چون آفتاب مشهود و واضح و مطبوع و در جمیع آفاق منتشر آیات سوره هیکل بعضی را بکلی از سوره هیکل برداشته و بعضی را تغییر داده اند. حال ملاحظه فرمائید که این مظلوم ساکت و صامت و اهل فتور چقدر جسور و اعظم شرور را به ثابتین نسبت داده اند و حال آن که در اکثر اوراق به خطّ کاتب تحریف واقع و آنچه خواستند کرده اند. و به نصّ جلیل این عبد مبین



کتاب مبین است و آثار آنچه در تحت تصدیق این عبد نه شایان اعتماد نیست مگر به اثر قلم اعلی آن نیز باید نهایت دقت و فحص دقیق شود که نقطه ای تزید و تنقیص و تصحیف نگردد قضیه فاقبلوه بتصحیف فاقتلوه شد از خاطر نرود. پادشاه شام نورالدین سلجوقی امرنامه‌ای به حلب نگاشت عبارتش این اذا وصلکم امری هذا فاحصوا کلّ الیهود فی حلب یعنی جمیع یهود حلب را بشمارید. کاتب بعد از توفیق و تمهیر فرمان غفلت نمود مگسی نقطه ای از فضلات بالای حای احصوا گذاشت احصوا شد.

به ورود فرمان جمیع یهود مظلوم را جمع نموده بلای عظیمی برآن بیچارگان وارد آوردند. چون کیفیت منتشر و مسموع پادشاه گشت بسیار برآشت و دشنام گفت و از غضب برافروخت و کاتب را مورد عتاب ساخت چون حقیقت مسئله معلوم گشت مشهود شد که این تصحیف و تحریف را یک ذبابه ضعیف نموده. ملاحظه فرمائید تصحیف و تزید نقطه‌ای چه ظلم عظیم و فساد شدید برپا نمود از این قیاس کنید علی الخصوص جمیع امانات و اوراق این عبد را متزلزلین غصب و ضبط نمودند. حقیقت این قضیه آن که جمال قدم و اسم اعظم روحی و ذاتی و کینونتی لعنبتہ المقدّسة الفدا در ایام اخیره وقتی که در فراش تشریف داشتند این عبد به قصر رفت و شب و روز در ساحت اقدس بودم دلها پر خون و اشک مانند جیحون و با این حالت به اکثر خدمات مبارک مشغول بودم. روزی فرمودند اوراق من را جمع کن از این فرمایش چنان طپش و اضطرابی در قلب حاصل گشت که شرح نتوانم مکرر امر قطعی فرمودند محض اطاعت با کمال ارتعاش دل و دست مباشرت به جمع اوراق نمودم و دو جانطه بسیار بزرگ بود که در وقت تشریف بردن به قصر و مراجعت به عکا جمیع اوراق و ما یتعلق محبوب آفاق در آن دو جانطه گذاشته میشد. باری این عبد مشغول به جمع کردن بود که میرزا مجدالدین وارد شد این عبد چنان متأثر و مضطرب بود که خواست به زودی از تأثرات جمع اوراق خلاص شود بی اختیار به او گفتم تو نیز معاونت نما. باری جمیع اوراق و امانات و خواتم و بیجعیهای مهرهای مقدّس را در آن دو جانطه گذاشته بستیم فرمودند تعلق بتو دارد. بعد رزیه کبری رخ نمود و ارکان عرش متزلزل و ظلمت فراق آفاق را احاطه نمود صبح نورانی به شام ظلّهانی تبدیل گشت شمس حقیقت به ظاهر از ابصار افول نمود و بر آفاق بصائر سطوع فرمود سراج هدی از ملاء ادنی صعود نمود و در زجاجه ملاء اعلی برافروخت دلها غرق خون شد و جگرها پر سوز و گداز گشت ناله و حنین بلند شد و گریه و زاری به اوج اثر رسید جمیع ملل از وضع و شریف در قصر جمع شدند و کافه متأثر و متحسر مصیبت کبری و لا تسمع لهم همساً.

فضلا و علما و ادبای ملل شتی از سنه و شیعه و نصاری قصائد غرّا در ماتم و رزیه کبری انشا نموده در کمال تأثر و تأسف و تحسر علی ملاء الأَشْهاد قرائت و تلاوت مینمودند و جمیع در ستایش و نیایش و بزرگواری نیر آفاق بود و اعتراف بر عظمت و جلال و جمال و کمال حضرت کبریاء، و الفضل ما شهدت به کلّ البرایا.

باری این عبد در این فزع عظیم و اضطراب شدید با چشمی گریان و قلبی سوزان و کبدی بریان وارد  
غرفه مبارک با اغصان شد چون خواستم جسد مطهر را غسل و آب پاک و ماء طهور را به نفعات آن  
تن چون بلور معطر نمایم یکی از اهل فتور به این عبد گفت این دو جانپه را بدهید بدهم میرزا بدیع الله  
به غرفه خویش برد و محافظه نماید زیرا در اینجا آب موج خواهد زد. این عبد از شدت صدمه کبری و  
قوت رزیه عظمی مدهوش و محو و فانی گشته و به هیچ وجه گمان چنین ظلم نمیگشت لهذا آن دو جانپه  
را بتمامه تسلیم نمودم.

باری دیگر پرس که در آن روز چه حسرت و ماتمی بود و آن بامداد چگونه شام گشت.

گر بگویم قلبها پر خون شود ورنویسم اشکها جیحون شود.

قسم به جمال قدم که بکلی از حواس و احساس بیزار و بیگانه گشتم و تالی صباح گریستم و یوم ثانی و  
ثالث نیز بر این منوال گذشت. لیلۀ رابع نصف شب از بستر با خون جگر برخاستم که قدری مشی نمایم  
بلکه فتوری در حرقت و سوزش جگر حاصل شود ملاحظه کردم که اوراق را باز نموده اند و  
جستجو مینمایند چنان حالتی دست داد که وصف نتوانم دوباره رجوع به فراش نمودم که مبادا  
ملفت شوند که این عبد این قضیه را مشاهده نمود.

در پیش خود گفتم که چون حضرات کتاب عهد جمال قدم را ندیده اند گمان میکنند که به  
واسطه اوراق مبارک میتوانند در امر الله اخلاقی کنند لهذا بهتر این است که این عبد سکوت نماید و یوم  
تاسع کتاب عهد تلاوت شود آن وقت اهل فتور نادم و پشیمان خواهند گشت و این اوراق را اعاده  
خواهند نمود. چون یوم تاسع تلاوت کتاب عهد گشت و معانی میثاق در مذاق اهل وفاق  
حلاوت شهد بخشید حزبی مسرور و مستبشر گشتند و بعضی مغموم و متحسر آثار بشارت کبری در  
وجوه احباً ظاهر گشت و غبار کدورت عظمی در بشره اهل هوی نمودار گردید به قسمی که جمیع  
حاضرین ملتفت شدند و از همان یوم اساس نقض گذاشته شد و دریای وهم به موج آمد آتش فساد  
بر افروخت و قلوب مخلصین بسوخت. روز به روز این آتش شعله ور گشت و این غبار بلند تر شد تا یکی  
از حضرات افنان توقیعی جدید داشت و استدعا نمود که فوق توقیعیش به خاتم مبارک مزین گردد  
ذکر شد که یک خاتم از خاتمهای مبارک را بدهید تا این توقیع را مزین نمایم در جواب گفتند خبری از  
خاتمهای مبارک ندارم. گفته شد که جمیع خاتمهای مقدس در جانپه و در گنجۀ مبارک بود و جانپه  
را من تسلیم شما نمودم گفت من ندیدم و نمیدانم.

از این جواب قسم به روح صواب چنان ارتعاشی در بدن حاصل شد که وصف نتوانم حیران و  
سرگردان ماندم و گریان و نالان شدم که این چه فتنه عظمی بود و چه ظلمت دهما که ظاهر گشت.

باری جمیع آثار مقدّسه و الواح متعلّقه به این عبد و سائر دوستان جمیع را از میان بردند حتی احکامی که تعدیلش در نزد این عبد موجود، ملاحظه فرمائید که تعدی به چه درجه رسید و این عبد ساکت و صامت بود که مبادا این رائحه کریه بکلی نشردر آفاق گردد و این حوادث مخیفه بتمامه معروف در نزد اهل شقاق شود در آتش میسوختم و میساختم میگریستم و میزیستم. بعد ملاحظه شد که بلا یائی که بر جمال قدم وارد یک یک پی در پی مستولی بر این عبد میگردد تا آنچه در علو ربوبیت ظاهر گشته انعکاسش در دنو عبودیت نمایان و عیان شود:

” صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی“. چون این مصیبت بعینها بر جمال قدم وارد پس باید صدمه ای از آن نصیب این عبد گردد تا عبدی اطعنی حتی أجعلک مثلی تحقیق یابد چنانچه در مناجات بیان میفرماید و فی الحقیقه این فقره مناجات از لسان این عبد است قال و قوله الحق:

قد اخذتني الاحزان على شأن منع القلم الاعلى عن الجريان ولسان الابهي عن الذكر و البيان و قد رأيت يا الهی في حبك ما لارأت عيون الاولين و سمعت ما لا سمعت اذن العالمين و قد اری يا الهی عبادک الذين نزلت عليهم البيان و خلقتهم لنفسي احب من ملل القبل کلها بحيث یفتخرون بخاتمک و یضربونه على الالواح لاثبات ریاساتهم بعد الذی انی ارسلته اليهم لعل یستشعرون لا فو عزتک لم یکن خاتمک الا فی اصبعی و لا یفارق منی ابداً و لن یقدر احد ان یأخذه منی طوبی لمن یقرء ما نقش فيه من اسرارک المستورة و آیاتک الاحدیة و ثنایاک المستودعة، انتهى بیانه البدیع .

ملاحظه فرمائید که چگونه این عبد را از بلا یاء وارده بر جمال قدم نصیب عظیم است آنچه بر آن مطلع انوار وارد بعینه بر این خاکسار وارد قد تحلّبت دموع الملاء الاعلی لبلائی و تلهبت زفرات اهل الملکوت الابهی لکربی و ابتلائی و اعین اهل سرادق القدس تدرّف بالعبرات من حسراتی و اکباد الملاء العالین تتفتّت من احزانی و آلامی .

الهی الهی تری اجیج ناری و ضجیج سری و احتراق کبدی و شعله قلبی و کئی احشائی و فیض دموعی و سیل عیونی و شدّة کربی و بلائی و حرقة فؤادی و ابتلائی. ای ربّ اکمنوا لی فی المراصد و فوقوا الیّ سهام المفسد و سلّوا علیّ سیف العدوان من کلّ جانب و اطلقوا العنان و اشروعوا السنان و اغاروا علیّ هذا العبد الذلیل بکلّ طغیان. ای ربّ لیس لی نصیر و لا ظهیر و لا مجیر الا انت و بقیت فریداً و حیداً اسیراً ذلیلاً بین احبائک و حیراناً فی امری. کلّمّا انظر الی الیمین اری نبلاً طائراً و انظر الی الیسار اری نصلاً متتابعة و التفت الی الامام اجد سیوفاً شاهرةً و اتوجّه الی الخلف احسّ رماحاً نافذة و ارفع رأسی اری غیوماً متکاثفةً و اطرق الی الأرض اری حبال و اشراک متواصلة وضعوها لی مصائد اولی العدوان حتی یرمونی فی اخدود النیران و یعدّبونی باشد هوان. ای ربّ و غایة رجائی اتضرّع الیک و ابتهل الیک و

ضحیجی یرتفع الی ملکوتک الابهی و صریخی یتصاعد الی ملک الاعلی ان تقرّب ایام رجوعی الیک و ورودی علیک و وفودی بین یدک. ای رب ضاقت علیّ الأرض یرحبها و اشتدّت علیّ الازمة باسرها و احاطتني جنود الشّہات من جمیع الجهات و اغارت علیّ جموع الخصماء من کلّ الانحاء انجدنی بقبیل من الملائکة المقرّبین من ملکوتک الابهی و انصرنی بنزول جیوش متوسّمین من ملک الاعلی کما وعدتني حين اندک طور وجودی من تجلیک علی سیناء الظهور مشہد اللقّاء و انی مطمئنّ القلب متیقنّ الفؤاد انک تنجز وعدک الحقّ و قولک الصدق یا محبوب من فی الأرض و السماء . فاخلق اللّهم نفوساً زکیّة و قلوباً صافیة و وجوهاً نورا و جباهاً بیضاء و صدوراً منشرحةً بآیات قدسک یا ربّی الابهی و السنأ ناطقة بذکرک یا ذا الاسماء الحسنی و کینونات لطیفة صافیة مستنبئة عنک یا ربّ السموات العلی ليقوموا علی نشر الآیات و اعلاء الکلمة و اشہار البینات متمسکین بالمیثاق و متشبّثین بعهدک یا ربّ الرّایات و یفتحوا قلاع القلوب و معاقل النفوس و یسخرّوا الارواح فانهم جنود ملکوتک الاعلی یا ربّی الابهی.

این عبد در ساحت اقدس جمال قدم از شدت نجلت و شرمساری سر بر ندارد و از کثرت قصور در حسرت فتور نیارد چه که با دستی تهی و گاهی عظیم و ذنوب و عصیان و نسیان قائم در آستانم و جز عفو و غفران ملجأ و پناه ندارم .

ای یزدان مهربان سراپا گنیم و خاک رهیم و متضرّع در هر صبحگهیم. ای بزرگوار خطا پوش و عطا بخش وفا بفرما صفا عنایت کن تا نور هدایت تابد و پرتو موهبت بیفزاید شمع غفران بر افروزد پرده عصیان بسوزد صبح امید دمد ظلمت نومید زائل گردد نسیم الطاف بوزد شمیم احسان مرور نماید مشامها معطر گردد و رویها منور شود توئی بخشنده و مهربان و درخشنده و تابان. انتہی

ولی حمد نمایم حضرت احدیت را که اهل فتور پس از پنج سال غور و شور و شور قصوری که بر این عبد وارد آوردند این بود که به نکایه و اشاره و عباره و تلویح و حال به توضیح تفہیم کلّ مینمایند که این عبد مدّعی مقامی و شأنی و ظهور جدیدی و طلوع بدیعی هستم یعنی خود را مطلع وحی میدانم و مظهر الهام شمرم و به نصّ کتاب اللّٰه وحی مختصّ به حضرت اعلی و جمال مبارک است و تا ہزار سال وحی منقطع و بعث مظاهر ممتنع است پس به سبب این ادّعای وحی کفر ثابت و حکم یبعث اللّٰه علیہ من لا یرحمہ لاحق چه کہ این متمم آیه من یدّعی امرأً قبل اتمام الف سنة کاملہ است. باری چنین اقتراء صریحی زدند و تہمت شدیدی روا داشتند و فتوای عظیمی دادند. فنعم ما قال:

طوعاً لقاؤی اتی فی حکمہ عجبا افقی بسفک دمی فی الحلّ و الحرم ،

چون قلم در دست غداری فتاد لاجرم آن یار بر داری فتاد .

باری در سنه صعود به عراق مکتوبی ارسال گشت که مضمونش به این معانی مشحون، اعلم انّ العبودیة فی عتبه السّامیة هی تاجی الوهّاج و اکللی الجلیل و بها افتخر بین الملأ العالین و همچنین صفحه‌ای مرقوم گشت که از عنوان تا ختام عبدالبهاء بود و مضمونش از این عبارات دالّه بر فقر و فنا، اعلم انّ اسمی عبدالبهاء و لقبی عبدالبهاء و نعّی عبدالبهاء و کینوتی عبدالبهاء و ذاتیتی عبدالبهاء و مسجدی الاقصی عبدالبهاء و سدرتی المنتهی عبدالبهاء و جنتی المأوی عبدالبهاء و امثال ذلک الی الانتهاء. و این دو نوشته در عراق الآن به خطّ این عبد موجود و همچنین مکتوبی که سه چهار سنه قبل به جناب آقا محمد علی المشهور به رجال الغیب مرقوم گردید صورتش این است.



## هو الابهی

ای طالب صادق و حبیب موافق آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه گشت و به منتهای دقت تلاوت گردید. ایوم تکلیف کلّ این است که آنچه از قلم اعلی نازل آن را اتباع نمایند و آنچه بیان صریح واضح این عبد است اعتقاد کنند ابدأ تأویل و تفسیر ننمایند و تلویح ندانند. قسم به مرئی غیب و شهود هر نفسی تصویری نماید و یا تخطّری کند سبب احتجاب او گردد و علّت ارتباب شود این است اعتقاد صمیمی حقیقی صریحی بدیهی اهل ملکوت ابهی و سگان جبروت اعلی که ظهورات کلیّه که نقاط اولیه و شمس حقیقیّه و مبادی فیوضات رحمانیه هستند منتهی به ظهور اعظم و جمال قدم روحی لاقدام احبائه الفدا شد تا قبل از موعد مذکور در کتاب الله یعنی الف سنه جمیع نفوس مقدّسه که موجود شوند ادلاء و عباد و ارقاء بل تراب آستان جمال مبارکند کلّ در نزد آن آفتاب حقیقی بمنزله سرج مستضیئه و نجوم مستنیره هستند که به شعاعی از اشعه آن شمس حقیقت مستفیض گشتند کلّ عباد له و کلّ بامرہ يعملون. سبحان الله چه نسبت است بین تراب و ربّ الارباب و چه مشابّهت است بین ذره و آفتاب جهانتاب. و اما این عبد مقامش عبد عبدالبهاست و ذره ای از خاک آستان جمال ابهی در ساحت احبائش محو و نابودم و در آستان بند گانش تراب بی وجود استغفر الله عن دون ذلک یا احبّاء الله ولی این مطلب رابه کمال محبت و رأفت تفهیم کلّ نمائید نه به عنف و زجر که سبب اختلاف شود.

عبدالبهاء ع

ملاحظه بفرمائید که این عبد در چه مقام قائم و در چه فکر و اندیشه و مستغرق بحور متلاطم با قوت تأیید ملکوت ابهی چون اضعف ناس فانی و محو و نابود و با ظهور قوت نصرت جمال ابهی چون احقر عباد در صقع وجود مشهود با وجود این اهل فتور چه قدر مفتری و جسور که انتشار میدهند این عبد نعوذ بالله مقامی فوق مقام جمال ابهی ادعا نموده و این قضیه بر اهل فتور گران آمده.

الهی انت تعلم و تشهد بان طینه عبدک محمّرة بماء العبودیة لعتبتک العالیة و جبلة رقیقک مریبة بروح الفناء و المحویة فی حضرتک القدسیة و حقیقة عبدک کالطفل الرضیع قد رضع من ثدی العبودیة و نما فی حضن التّعبّد لطلعتک المنیره و نشأ فی حجر التّخشّع لسلطنتک القدیمة مع ذلك کیف سلّوا سیوف السنتم المؤتفکة علی عبدک و رشقوا سهام الطّعن المسمومة علی ابن امتک. ای ربّ افتح بصیرتهم و طیب سریرتهم و نظّف ضمائرهم و لطف بواطنهم و ظواهرهم و اهدهم الی المنهج القویم و صراطک المستقیم انک انت الکریم الرّحیم .

باری ملاحظه فرمائید که این قضیه بعینها بر جمال قدم در عراق وارد که صد هزار تیر طعن بر سینۀ مبارک زدند و مفتریاتی چند اعلان نمودند که ناس را از ماء معین محروم نمایند و از نور مبین محجوب کنند چنان که در مناجات قلم بیان میفرمایند:

بل قضیت علیّ ما لا قضی علی احدٍ من قبلی و اجریّت ما لا یجری علی نفسی من بعدی و لکن لن یعرفه احد دونک و لن تحصیه نفس سواک لانک کما لا تعرف بالابصار و كذلك فعلک لا یدرک بالافکار و انک انت العزیز الجبار و نزل کلّ ذلك حین الّذی اسمعتنی اختلاف عبادک فی شأنی بعد الّذی ما قدرت لی من شأن دون العبودیة لنفسک و الخضوع لدی باب رحمتک و الخشوع عند ظهورات انوار وجهتک لانک لم تزل کنت سلطاناً علیّ و لاتزال کنت عابداً لوجهک و کنت مالکاً لنفسی و کنت مملوفاً لنفسک و ذلیلاً عند جنابک و حقیراً لسلطنتک و معدوماً لدی ظهور قدرتک و مفقوداً عند تجلّی انوار عزّز ازیلتک رغماً للذین یریدون ان یفسدون فی ارضک و یعلون فی بلادک و یحدثون فی الملک ما لا قدرت لانفسهم و مراتبهم فسبحانک سبحانک عن کلّ ذلك و عن کلّ ما وصفتک به لانک لاتدرک حتّی تذکر بالوصف و لا تعرف لکی تدرک بالنّعت بل انّ عبدک هذا یرید ان یسجدک و ساجداً لمن یریدک و خادم ما لمن یریدک و خادم لنفسک و خاضعاً لسلطنتک و معیناً لمن یریدک و ناصر ما لمن یریدک فی سمائک و یرید نصرک فی بلادک. فو عزّزتک لم اجد لنفسی عزّاً اکبر من ذلك و لا رتبة اعظم من هذا و من کان فی قلبه وله من شوقک و شغف فی حبّک یعرف حبّ الّذی شرفتنی به من جواهر رحمتک و مجرد مکرمتک و یستنشق من هذه الورقة الوردیة اریاح حدیقة البقاء و اطیاب مدینه الوفاء و یشهد کیف یحرق و یذوب هذا الشّمع فی مصباح قلبه فیما ورد علیه و نزل فی امر مولاه. انتهى

باری، این عبد با این عبودیت عظمی در کمال محویّت و فنا در آستان اقدس قائم و چون ذرّه مفقود و معدوم و نابود در مقام بندگی ثابت و راسخ و دائم هیچ اسمی نخواستم و خویش را به هیچ لقبی نیاراستم و ادعای وحی نمودم حتّی خویش را ملهم نخواندم نه مستضی دانستم و نه مستنیر نه مستشرق نه مستبرق در جمیع احیان خود را عباس نامیدم و در بین ناس خود را به این اسم شهیر نمودم بلکه منتهای آرزوی این عبد انعدام صرف و فناء بخت است که بی نام و گننام شوم و بی اثر و بی نشان گردم تا به حقیقت عبودیت که عدم بخت و فنا

فقط است متحقق شوم. ولی به انصاف ملاحظه نمائید که نفوسی که افترا باین عبد روا داشتند چه ادعاها نموده‌اند و چه عربده‌ها کرده‌اند و چگونه دعوی ظهور جدید نموده‌اند و چه قسم ادعای نزول آیات و وحی کرده‌اند به قسمی تعجیل نمودند که فرصت صعود به جمال مبارک روحی لم‌رقده المطهر فدا ندادند. در وقتی که آن شمس حقیقت در افق مبین طالع و لائخ و سلطان ملکوت توحید بر سریر تفرید در حیز شهود جالس، پرتو آفتاب اوج عزت شرق و غرب را منور نموده و نیر اعظم به اشد اشراق ابصار را خیره فرموده در چنین وقتی و چنین روز فیروزی اظهار وجود نموده‌اند و علم ادعا برافراختند و دعوی وحی نمودند و چنان عربده معهوده در قزوین انداختند و توقعات نوشتند و عبارات خود را آیات الهیه خواندند و خویش را سلطان روح نامیدند و چون از این تفوّهات و حرکات آشوب و فتنه در قزوین بر خاست، توقیع ساطع چون سیف قاطع صادر گشت، قوله جلّ ذکره: اگر آئی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود. انتہی

و این سواد کلماتی است که به خطّ و مهر مدعی عیناً موجود: هو العزیز ان یا علی اسمع ندائی و لا تکن من الغافلین قد انزلنا الیک کتاباً بلسان عربیّ مبین و ما ارسلناه لحکمة لن ینالها الا الذین انقطعوا عن کلّ من فی السموات و الارضین فسوف نرسله عندک اذا شاء الله و اراد و انه ما من اله الا هو یحکم ما یشاء و انه لعلم حکیم. مهر محمد علی هو البدیع فی افق عزّ منیع ح ع ب د تبارک الذی ارتفع السموات بغیر عمد و استوی علی الماء عرشه و انه بکلّ شیء شهید و انه لا اله الا هو و انه بکلّ علم علیم قل یا عبد اتبع ما ینطق لک الروح بلسان صدق عظیماً ثم ابغ الناس بهذه الآیات لیدرّوا فی انفسهم و لن یتبعوا خطوات کلّ کافر اثیما قل یا قوم آمنوا بالله الذی خلقکم و رزقکم و لا تعترضوا به علی قدر نقیر و قطمیرا قل یا ملأ لم تکفرون بالله بارتکم و تعرضون بهذه الآیات لانّ هذا قد نزل من عند الله المقتدر العلیم الحکیم ثم قل یا قوم تالله قد ظهر غضنفر الله فی الارض و فر منه کلّ حمیر ذی رجلین و ملأ قلوبهم من خیفة الله المقتدر القدیرا و ما آمن احد منهم ایاکم ان لا تكونوا بمثلهم مشرکاً مرتداً کفوراً. الی ان قال ثم اشرب ما یشقیک ساقی الروح من هذا الکوب الذی کان من ذهب الایقان مصنوعاً ثم ارزق من ثمرات هذه الشجرة الّتی غرست فی هذا السیناء ید ربّک العلیم الحلیم الحکیم الرّحیم. ثم قل یا قوم اسمعوا نداء هذا الذی ظهر بین السموات و الارض و یقول بان یا قوم آمنوا بالله الذی خلقکم بامرہ و کونوا بقلوبه سمعاً سامعاً سمیعاً و بجماله بصاراً بصیراً و بجلاله نظاراً ناظرراً نظیراً. الی ان قال و انه تواباً کریماً علماً رحیماً من النبیّل قبل علی. مهر محمد علی هو الله الارفع الابهی الاعلی ذکر الله عبده علیاً لیستقیم علی امر مولاه و یشکر برّہ صدیقاً. الی ان قال ان یا عبد اسمع ندائی ثم انقطع عن نفسک و هواک و وجه بشر مولاک و انّ هذا لقول الصادق ان انت له سمیعاً و الروح علیک و علی من استشرق من هذه النور الذی ظهر عن هذه الشمس الّتی کانت فی قطب الزوال مضيئاً. عبد الله العلیّ محمد علی.

ما نزل علی فؤاد محمد قبل علی ان یا غلام الروح اسمع نداء ربّک الکریم من هذا المنظر العظیم. الی ان قال ثم ابغ الکائنات الی مولاک فمن صدق بقولک و آمن بآیات الله بشّره بقاء ربّک الرحمن الرّحیم و من کفر فانذرہ بالنار و ان ربّک سیجزیه عذاب عظیم و ما عقبی الظالمین الا الجحیم و الله مخبر علیم قل یا عبد اسمع ما یلهمک قلم

الامر في آخر اللوح ان استقم على امره ان يطر على رأسك السيف لا تتبع خطوات الشيطان و اتبع ملة الرحمن و انه لا اله الا هو و انه لسلطان حق مبينا ثم اشكر ربك بانه ينصرک بنصره و انه ينصر من يشاء و انه لعلی کل شیء شهيدا و انه لناصر کل عبد فقير و الروح و التكبير و البهاء عليك و علی کل مؤمن منيبا. ما نزل علی فؤاد محمد قبل علی. هو الهی الابهی فی الافق الاعلی ع م ص سبحان الذی خلق کل شیء بمقدارهم و انه لعلی کل شیء قديرا و انه لا اله الا هو و انه لعلی کل خلق عليم ان يا قوم آمنوا بالله و صدقوا بآياته بانه لا اله الا الذی فطر السموات بغير عمد و استوى علیه عرش العلی عظیم قل يا قوم اسمعوا ندائی و كونوا علی صراط الله قائماً مستقيماً يا ملاً آمنوا بالله الذی خلقکم و رزقکم و صورکم و انه بكل شیء شهيدا له الخلق و الامر من قبل و من بعد و انه لسلطانا مقتدرا عزيزا عظيماً كبيراً.

ان يا ملاً البيان اسمعوا ندائی و لا تكونوا كالملأ الفرقان كافرين مرتدّاً ايماً ثم اشهدوا بانه لا اله الا هو و انه لسلطان حق مبينا يا قوم اسمعوا ندائی و لا تكفروا بآياته و بيناته بانه قد خلقکم من قبل من قطرة ماء و طينا آمنوا بالله يا ملاً المشركين و لا تكذبوا بهذه الآيات لانّ هذا قد نزل من عند الله المقتدر العليم القديرا و انه لأصرف الطوفان عن فلك النوح و انه لأصرف ريح العاصف عن الهود و الذين معه و اورد المشركين في الجحيم و انه جعل نار الخليل رضوانا و انه لأغلب علی التمرود بعوضة من السماء قتله و انه لجعل البحر ليني اسرائيل سبيلاً و غرق الفرعون و ملأه كلهم اجمعين و انه لأرسل علی الخلق من عنده الانبياء حتى يدعوا الخلق اليه و انه لقادر عليم . يا قوم هذه آيات الله لا تكفروا و لاتعترضوا بالله نازله هنيئاً لمن صدق به و يشهد بانه لا اله الا هو و انه لعلی كل شیء قديرا ان يا معشر البشر تالله قد اشرق شمس الله الاكبر و انتم اعرضتم عنه و كنتم من اصحاب الكفر و انه لا اله الا هو و انه لسلطاناً مقتدراً و كل خلقتم بقولي و انه لعلی قاهر مقتدر لا اله الا هو و انه لسر الله المستسر قد ورد في الجحيم كل من اعرض به ثم ادبر ان يا ملاً البشر لم تفروا من هذا المشرق الانور تالله لم يكن لاحد مفر لا اله الا هو سبحانه و تعالى عما يصفون هؤلاء الكفر فسبحانك اللهم يا الهی انت الذی خلقتني و رزقتني و انك لقادر مقتدر يا من لا اله الا انت فاطهر لنا سر المستسر انك لسلطان ملك الوهاب لن تنهر قل يا قوم تالله قد ظهر ظهور الله الاكبر عن مشرق القدس كشمس لأخ انور و كشف النقاب عن وجهه الاطهر و انه من كل الشمس و الاقمار و النجوم انور اكبر بل انه لسلطان السموات و الأرض و انه لنور الله الانور بل الشمس عنده من كل صغير اصغر . قل يا ملاً البيان اليوم قد غفر الله ذنوبكم الله الذی كان بكل شیء عليم اياكم ان لا تفتروا علي كما افتروا المشركون من قبل و لا تقولوا في حقى بانك درست كما قالوا الكفار اذ جاء علي بالحق بآيات الله و بيناته خافوا عن الله و لا تفتروا علي و اني كتبت هذا اللوح حين الذی كنت صغيراً يا قوم انتم كبراء في الأرض اياكم ان لا تختلفوا في الدين و كونوا علی صراط الله قائماً مستقيماً.

و مكتوب دیگر چون مفصل بود این مختصری از آن است که نوشته میشود. :



قل يا قوم انى سمندر نارى امشى فى النار و آكل من النار و اسير فى النار و ان مقصودى من النار هو حب الله المهيمن القيوم و من اكل النار هو اكل معارف ربى و المشى فى النار هو المشى فى سبيل حبه و السير فى النار هو السير فى درجات شوقى و جذبى الى محبوبى الباقى المحبوب اذاً لا تقتلونى باسياف شركم اتقوا الله و لا تنكرونى و لا آياتى التى اوحيت الى من عند ربى و انزله على لسانى و نطقت بها فى ايام صغرى اذا فارحوا على و لا تقطعوا راسى بسيوف النفس و الهوى و هذا ما نصحتكم به بما امرت من لدى الله المقتدر القيوم ان اتم تسمعون.

حال اى اهل انصاف قدرى انصاف دهيد نفسى كه نوشته است واضحاً مشهوداً قل يا قوم تالله قد ظهر ظهور الله الاكبر عن مشرق القدس كشمس لآخ انور و كشف النقاب عن وجهه الاطهر و انه من كل الشموس و الاقار و النجوم انور و اكبر و همچنين بل الشمس عنده من كل صغير اصغر و همچنين كل خلقتم بقولى و همچنين لا تنكرونى و آياتى التى اوحيت الى من عند ربى و انزله على لسانى ، اين نفس اعتراض بر نفسى كه خویش را عبد عبد بهاء خواند مينمايد كه تو دعواى الوهيت نمودى و خود را صاحب آيات و وحى دانستى و شريك جمال قدم روحى له الفدا شمردى. اى منصفين انصاف دهيد اى بى بصران قدرى تبصر در امور نمائيد. كسى كه طينتش و فطرتش به ماء حیات عبوديت جمال قدم مخمر متهم به ادعاست و نفسى كه واضحاً مشهوداً در ايام مبارك ادعا نموده و در حقتش نازل شد كه اگر آنى از ظل امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود، اين شخص حال مثبت توحيد شده و قولش ميزان گشته و مركز ميثاق كه كل مأمورند حتى اين شخص به اطاعتش، مهان و مضطهد و مبغوض، فاعتبروا يا اولى الابصار. برهان از اين واضحتر و دليل از اين لائحتر؟ لا والله و لكن لا تغنى آيات و النذر و لو تأتيمم بكل آية لن يؤمنوا بها. ملاحظه نمائيد كه امر چگونه بر اشتباه است و افترا به چه درجه است. قسم به آن روى و خوى مبارك جمال اهبى روحى لعباده الفدا كه جميع متزلزين عكاً بحق اليقين ميدانند كه اين عبد در عالم روح و قلب و فؤاد و كينونت هيچ آرزوى جز عبوديت جمال اهبى نداشته و ندارد يعرفون نعمة الله ثم ينكرونها ولى متزلزين هريك در هوائى پرواز مينمايد و هريك را هوس اوج و سمائى.

اى رب تعلم و تشهد ان هذا المتذلل مكب بوجهه على التراب و يناجيك فى خفيات سره و يقول الهى الهى احققنى بعبودية عتبتك الطيبة الطاهرة و ثبت رقيتى بحضرتك المقدسة العاطرة و اجعلنى فانياً فى ساحة احبتك الرحبية و قاتناً فى رحبة ارقائك الفسيحة. اى رب قدر لى الفناء البحت و الاضمحلال الصرف فى امرك حتى يندك طود وجودى عند سجودى بباب احديتك من سطوات آيات فردانيتك و يضمحل حقيقة ذاتى عند مناجاتى بفناء حضرت ربوبيتك. اى رب ليس لى نار اشد من بقائى عند ظهور آيات توحيدك و ليس لى جحيم اعظم من وجودى عند تلتلاً انوار تفريدك. اى رب خلصنى من هذه الورطة الموحشة و نجنى من هذه اللجة المدهشة. انك انت الكريم انك انت الرحيم يا ذا الفضل العظيم.

باری، ملاحظه فرمائید که این عبد در چه عالمی و متزلزلی در چه وادی، شتان بین مشرق و مغرب. هرگز انوار چنین عبودیتی مستور نماند و شمع چنین محویتی خاموش نگردد امواج چنین بحری ساکن نشود و هبوب چنین نسیمی مقطوع نشود فباطل ما هم یعملون. ملاحظه فرمائید که متزلزلی هر یک از دوستان ارض مقدسه را میکوشند که به انواع وسائل متزلزل نمایند و به اطراف مینویسند که این عبد به زخرف دنیا نفوس را به میثاق الهی دلالت مینماید. شما را به حق قسم میدهم در آن سفر که به ساحت اقدس مشرف شدید در نزد این عبد آثار زخرف مشاهده نمودید و این عبد را به این هوسها مبتلا دیدید و یا متزلزلی را؟ این دائم روش متزلزلی بود و الآن نیز واضح و مشهود جمیع داخل و خارج میدانند خلاصه شخص مکرّمی نوشته به یکی از احباب که مبلغ سیصد تومان به فلان یعنی شما داده شده است که ثابت بر میثاق شوید و الآن خط آن شخص حاضر و موجود و گله از این عبد نموده این کیفیت اگر چنانچه بر کلّ مشتبّه باشد بر شما که مشتبّه نمیشود که کذب است. ملاحظه نمائید که به چه افتراها میخواهند که بنیان میثاق را براندازند هیات هیات بنیان میثاق از زبر حدید است و اساس پیمان تأسیس خداوند مجید اگر جمیع من علی الأرض جمع شوند و به قوای وجود قیام نمایند در این اساس متین رخنه نتوانند. قدری ملاحظه نمائید که ملوک بنی امیه به چه دسائس و وسوسه‌ی برخاستند و چه روایت کذبه‌ای از بعضی از اصحاب حضرت ترتیب دادند و چه ولوله در عالم انداختند و چه فتنه‌ها برپا نمودند به قسمی که نائره فساد و عناد به عنان آسمان رسید و به قوت حکومت نفاق را در آفاق منتشر نمودند و جمیع خلق را بر بغض من کنت مولا فهدا علی مولا دلالت نمودند تا آنکه آن مظلوم را مقهور نمایند.

حضرت امیر طعمه شمشیر شد و حضرت سید الشهداء هدف صد هزار تیر بغضاء گشت آل و حریمش دستگیر و اسیر شدند و هفتاد سال در کلّ منابر اسلام سب و لعن آن جمال منیر نمودند با وجود این عاقبت چه شد؟ حضرت امیر چون بدر منیر تابان شد و سرّ شهادت حضرت سید الشهداء آفاق را عنبر بار کرد چشمها در مصیبتش گریان شد و دلها سوزان گشت. خاندان اموی بر افتاد و دودمان سفیانی محو و نابود شد حتی ابناء نفس اعداء به نکوهش آباء و اجداد برخاستند نور تقدیس بتابید و ظلمت تلبیس محو و نابود شد و جاء الحقّ و زهق الباطل تحقّق یافت منکری باقی نماند و معرضی استقرار نیافت با وجود آن که نه عهد و میثاقی بود و نه پیمان و ایمانی بلکه حضرت فرموده بودند که هر کس مرا دوست دارد باید علی را دوست بدارد.

حال در این کور عظیم ایمان و پیمان الهی است و عهد و میثاق حضرت ربّانی جام الست است که به ید جمال ابهی در بزم الهی به دور آمد و نوشانوش در گرفت هر کس سر مست آن صهباء شد به آهنگ ملکوت ابهی لک الحمد یا ربّی ابهی گفت و هر کس محروم شد هر روز بهانه‌ای جست و هر دم به دام و دانه‌ای افتاد نه نصیحت تأثیر داشت و نه ملاطفت تغییر داد عاقبت در غمرات نقض مستغرق شد و در بادیه رفض سرگردان گشت. ای احبّای الهی ملاحظه فرمائید که نصّ عهد الهی متروک و

مهمول و قول عمر و عمرو بن عاص یکفینا کتاب الله مقبول، فاعتبروا یا اولی الابصار. و همچنین عند اختلاف مرجع منصوص مخصوص در کتاب عهد مرکز میثاق است و مبین آیات نیر آفاق و حال مرجع و مبین سائر جهات و حال آن که به نص صریح کلّ مأمور به توجه علی الخصوص اغصان و افنان و آل، حال به عوض توجه ردّ بر مرکز میثاق مرقوم میشود و نشر در آفاق میگردد، فانتبهوا یا اصحاب القلوب. آیا به گمان میرفت که بعد از نص صریح کتاب اقدس که مهیمن بر کلّ کتب است و سلطان مبین کتاب عهد که مبین آیات کتاب اقدس است دیگر کسی اشتباه نماید و یا نفسی رخنه نماید؟ لا والله. حال آیات صریحه کتاب اقدس نسیاً منسیاً شد و نص قاطع کتاب عهد اضغاث احلام گشت و قول عمر شریعت الله شد و دسیسه عمرو بن عاص روش و سلوک عام و خاص گردید.

میگویند آیات الله میزان است، که میگوید نیست، لکن از برای این آیات مبین منصوص مخصوص تعیین شده نه آن که هر مغلّ مبغضی و یا جاهل طالب عوضی دخل و تصرف در آیات الله نماید و به هوای خود معنی نماید، لایعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم. حال راسخ در علم به موجب نص صریح کتاب عهد و کتاب اقدس واضح و مشهود با وجود این، چگونه جائز که مبغوض و متروک گردد و ابو شعیون و ابو هریره و مالک، مبین کتاب و مجتهد العصر و الزمان گردند؟ ای احباب شما را به خدا قسم تبسم نمائید، اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المال توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القديم، منسوخ گشت و حسبن کتاب الله عمر مثبت شد و آیه منصوصه، یا اهل الانشاء اذا طارت الوراق عن ایک الثناء و قصدت المقصد الاقصی الاخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذا الاصل القویم، مهمول و فراموش شد و دسیسه عمرو بن عاص که قرآن سر نیزه کرد و ندعوکم الی کتاب الله گفت مقبول و معمول شد و وصیت الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المال توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القديم مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده کذلک اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضل الکریم، از لوح قلوب محو شد و روایات کعب الاحبار مشهور اقطار شد. و البهاء علیک و علی من یخدمک و یطوف حولک و الویل و العذاب لمن یخالفک و یؤذیک، هباءً منبثاً شد و اقوال هر بی تمکین منتشر در روی زمین گردید.

طوبی لمن والاک و السقر لمن عاداک منسی هر خس و خاشاک شد و مبغوض حقّ به منزله خواجه لولاک گشت. و هو الناطق علی ما یشاء یا غصنی الاعظم قد حضر لدی المظلوم کتابک و سمعنا ما ناجیت به الله رب العالمین انا جعلناک حرزاً للعالمین و حفظاً لمن فی السموات و الأرضین و حصناً لمن آمن بالله الفرد الخیر نسل الله بان یحفظهم بک و یغنیهم بک و یلهمک ما یکون مطلع الغنی لاهل الانشاء و بحر الکرّم لمن فی العالم و مشرق الفضل علی الأمم انه هو المقتدر العلیم الحکیم و نسئله ان یسقی بک الأرض و ما علیها لتنبت منها کلاً الحکمة و البیان و سنبلات العلم و العرفان انه ولی من والاه و معین من

ناجاه لا اله الا هو العزيز الحميد، از افکار زائل شد و حکایات و قصص مؤتفکه ورد زبان حاضر و غائب گردید و امثال این بسیار. حال نص کتاب اقدس و صریح کتاب عهد که اس اساس شریعت الله و دین الله و حکم الله و امر الله است مهجور و مهمول و غیر مذکور و اموری مشهور و منشور که حتی اهل قبور از آن منفور تا چه رسد به اصحاب ربّ غفور.

ای خدا تو بینائی که در چه عذابی و بلائی گرفتارم و از چه درد و محنتی مضطرب و بی قرار یار و اغیار هر دو تیر و کمان کشیده و آشنا و بیگانه هر دو بهانه جسته بلکه یار سهمش مسمومتر از اغیار و آشنا زخمش شدیدتر از بیگانه. ای پروردگار تو گواهی که درد هر یک را درمان بودم و زخم هر یک را مرهم دل و جان هر بیماری را طیب و پرستار بودم و هر بیقراری را حیب اشکار هر دلشکسته ای را سبب تسلی بودم و هر ماتم دیده ای را وسیله تعزی هر مسمومی را دریاق بودم و هر مغمومی را علت سرور در آفاق خادم کلّ بودم و صادق کلّ غمخوار کلّ بودم و دوست غمگسار کلّ. و چون مبتلا به هجران جمالت گشتم و در وادی حرمان افتادم و به نیران فراق بسوختم و چون شعله آتش بر افروختم مرهمی ندیدم جز صد هزار تیر پرتاب، دارویی ندیدم جز صد هزار خروار زهر سریع الاهلاك. ای پروردگار تو پیامرز و عفو فرما چه که نادانند و صبیان کودکانند و بی خردان شب و روز این عبد به خدمت امرت مشغول و آنان در صدد اذیت عبت که به تدبیر و تعمیق چه فتنه ای برپا نمایند.

مختصر این که از اول ابداع تا به حال چنین عهد صریحی و پیمان واضحی و میثاق آشکاری واقع نشد و ظهور نیافت و همچنین چنین نقضی و چنین نکشی دیده و شنیده نشد. بلی عهد واقع ولی در ظلّ شجره انیسا نه و در سایه سدره منتهی نه و مرکز میثاق مجهول بود و مرجع پیمان غیر معروف ابداً تصریح و توضیح نشده بود بلکه به اشاره ای تلویح گشته که در اواخر ایام شخصی ظاهر گردد با علامات عظیمه آسمانی و شروط شدیدة قهر و سطوت نا متاهی و او مرجع این عهد است لکن در این کور عظیم و دور مبین چنین نه بلکه مرجع میثاق مشهور آفاق و مرکز پیمان معروف اهل جهان ابداً گمان نمیرفت که چنین فتنه و ولوله در میان افتد و چنین اشتباه کاری پیش آید این است که میفرماید روحی و روح الوجود لاجبائه الفدا قوله تعالى: هل یمكن بعد اشراق شمس وصیتک من افق اکبر الواحک تزلّ قدم احد عن صراطک المستقیم؟ قلنا یا قلمی الاعلیٰ ینبغی لک ان تشتغل بما امرت من لدی الله العلیّ العظیم و لا تسئل عمّا یدوب به قلبک و قلوب اهل الفردوس الذین کانوا حول امری البدیع لا ینبغی لک ان تطّلع علی ما سترناه ان ربک لهو السّتر العلیم. ملاحظه بفرمائید که چه میفرماید آیا ممکن است که بعد از اشراق شمس وصیت تو از افق بزرگترین الواح دیگر قدم کسی بلغزد یعنی دیگر نفسی نقض میثاق کند؟ پس میفرماید ای قلم اعلیٰ به آنچه مأموری مشغول باش و سؤال مکن از چیزی که دل مبارکت از آن میسوزد و میگدازد و قلب منیر اهل فردوس از استماعش خون میگردد سزاوار نیست اطلاع شود به آنچه بعد از شمس وصیت واقع خواهد شد و ما ستر نمودیم و پروردگار ستر علیم است.

ملاحظه فرمائید کہ جمال مبارک روحی لاجبائہ الفدا چگونہ اخبار از وقوعات نقض و نکث فرمودہ و قلب مبارک چگونہ محزون بودہ. حال ملاحظہ کنید کہ تیر جفا چگونہ از جمیع جہات پران است و آتش فتنہ چگونہ سوزان. ہنوز از صعود چند روزی نگذشتہ بود و قیص مبارک ہنوز تر بود کہ در روزنامہ ہا نقض و اختلاف را اعلان نمودند از جملہ روزنامہ اختر بہ مجرد وصول خبر صعود اختلاف را نیز اعلان نمود ملاحظہ فرمائید چقدر اہل نقض سریع النکث بودند، فسوف تری الناقضین فی خسران مبین و الحمد للہ رب العالمین. ع ع

